

۲



لطیفہ و کارمیکاتور سائل بہترین جوکھا و کارمیکاتور

ترجمہ آوری از

محمد ع تهرانی

انشارات : مطبوعاتی رضا
جوادیه راہ آہن، چہار راہ صالح نیا پلاک ۲۲۶/۲

بنام خدا

بدون مقدمه

در عصر ماشینی که فعالیت
جسمی و روانی ساعات زیادی
از شبانه روز را بخود اختصاص
داده و انسان را دچار خستگی مفرط ناشی
از تلاش و تفکر نموده و گریزی هم نیست
جا دارد در لحظات کوتاه فراغت با مطالعه
سرگرم شده و گاهگاهی جهت
تنوع، خواندن با تعریف
لطیفه خالی از لطف نیست،
باین منظور مجموعه کوچکی از لطیفه و کاریکاتور
جمع آوری شده تقدیم میگردد، امید است
لحظاتی چند انبساط خاطر عزیزان فراهم شود
ناشر

شاگرد تنبل

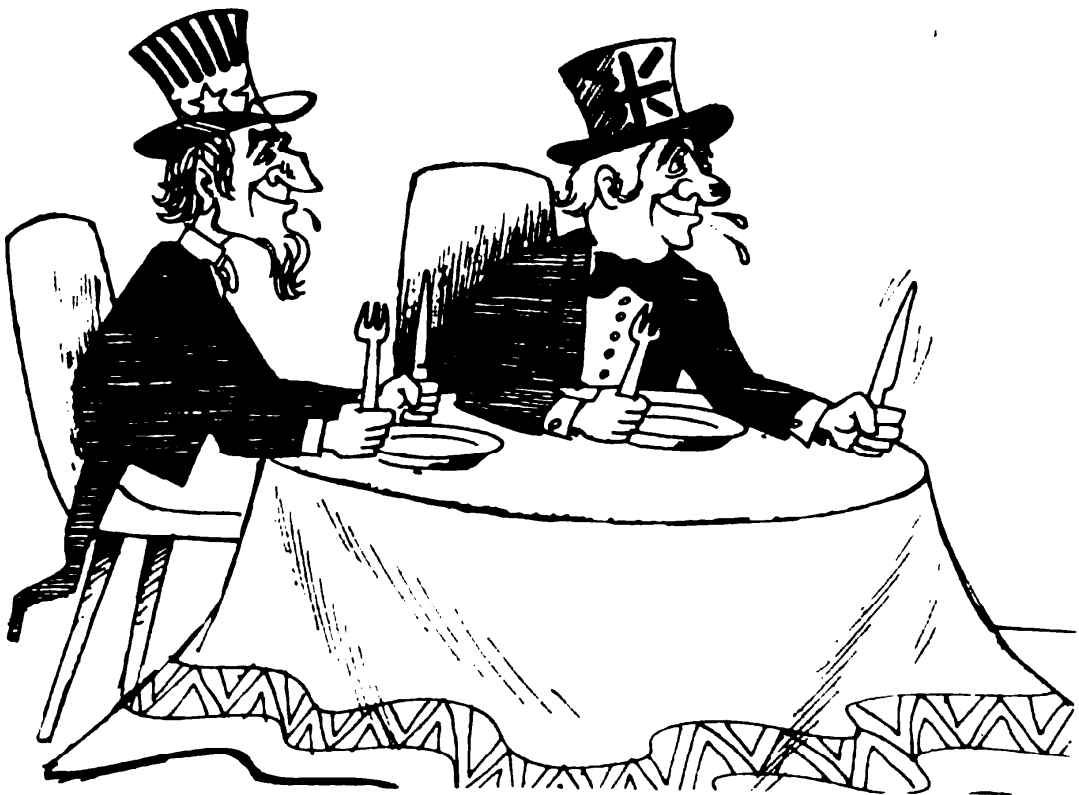
محمد رضا شاه نابود شد فرو سوخت در آتش و دود شد
چهل سال داد امتحان ادب ولی آخر الامر مردود شد



این گارسون کیست و غذا ! را برای که میبرد ؟ جواب در صفحه بعد .

مقایسه یزید با شاه

شخصی خواب دید که یزید و شاه در مرداب مانندی از نجاست دست و پا میزنند با این تفاوت که یزید تاسینه در نجاست است اما شاه تا گردن. شخص از شاه پرسید: جرم یزید معلوم است. جرم تو چیست که بیشتر از او غرق در نجاست شده‌ای؟ و شاه در حالیکه افسوس میخورد گفت: جرم من آنقدر زیاد است که اگر روی شانه‌های بابام سوار نبودم معلوم میشد!



جواب صفحه قبل

تمرین

دکتر: امروز صدای سرفه کردنت بهتر شده .
بیمار: برای اینکه دیشب تا صبح تمرین داشتم !



بقیه این کاریکاتور درص ۶

گفتم . گفت

گفتم : کدام زن جیب شوهرش را نمیگشت ؟

گفت : ونوس

گفتم : چه کسانی از فحش بی پدر و مادر ناراحت نمیشدند ؟

گفت : آدم و حوا

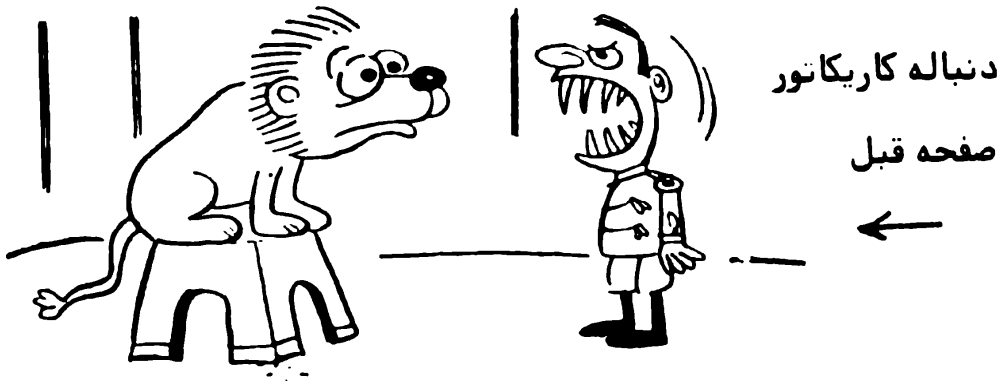
گفتم : گرمترین نقطه در دنیا کجاست ؟

گفت : گرمابه سر کوچه ما !

در سینما

فیلم فارسی هنوز به نیمه نرسیده بود که خانم به پهلوی شوهرش زد و گفت:

— عزیزم به بین این آقا که ردیف جلو نشسته خوابش برده!
و شوهر با عصبانیت گفت: بمن چه آن آقا خوابیده، چرا مرا بیدار کردی!..



گاو یا دوچرخه

جلو لبنیات فروشی شلوغ بود و مشتریان در صف و هر کدام چیزی میگفتند...
پسری که قبل از خانم مسنی ایستاده بود گفت:
من باید یک دوچرخه بخرم که اگر مغازه‌یی اینطور شلوغ بود مشکل مرا حل کند.

و خانم مسن گفت: ولی من برای رهایی از این مشکل یک گاو ماده می‌خرم
پسرک خنده‌کنان گفت: گاو ماده، من فکر نمی‌کنم سوار شدن گاو ماده کار آسانی باشد.

و خانم با خونسردی بیدرنگ گفت: آری پسرم درست می‌گویی، ولی من هم معتقدم که دوشیدن دوچرخه کار ساده‌ای نباشد!..

بدترین خواب

اولی: نمیدانی دیشب چه خواب بدی دیدم!..
دومی: چی بود؟ انشاءالله که خیر است.
اولی: خواب دیدم جینالولو بریجیدا و زنم سر من دعوا میکنند.
دومی: خوب این که خواب بدی نیست.
اولی: چرا، خیلی هم بد بود. چون زنم پیروز شد!..

در کلاس درس

معلم شاگرد: بگو ببینم کانال سوئز کجاست؟
شاگرد پس از کمی تأمل: آقا تلویزیون، ما این کانال را نمیگیرد!..

در مطب دکتر

دکتر بعد از این معاینه را تمام کرد و نسخه را نوشت و بیمار قبل از خروج از دکتر پرسید: آقای دکتر آبگوشت بزباش میتوانم بخورم؟
و دکتر با تحکم جواب داد: ابدا، حتی نباید لب بزنی.
— ای بابا دکتر جان، من عاشق بزباشم، یک ذره هم نمیتوانم بخورم
— دریغ از یک لقمه.
— پس اقلاً "اجازه بدهید تاس کباب بخورم."
— تاس کباب عیب ندارد، بخور جانم.
مریض کمی خوشحال شد و رفت و دکتر بدستیارش گفت:
— بیچاره، اگر اول تاس کباب را پرسیده بود میتوانست آبگوشت بزباش بخورد!..

شکارچی ماهر

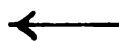
در حالیکه دو شکارچی تفنگها را بدوش گرفته عازم حرکت بودند .
اولی گفت : مواظب باش ، آندفعه که آمدیم شکار نشان گرفتی خرگوش
بزنی ، زدی سگ مرا کشتی !
شکارچی دومی گفت : نه بابا دیگر خاطرت جمع باشد ، اگر ایندفعه
خرگوش دیدم ترا نشانه میگیرم تا اورا بزnm ! .



مرگ من... بگو اول شلاقشو بزنی که بعد ما بفهمیم چی
داریم میخوریم



مسکل این آقا چیست ؟

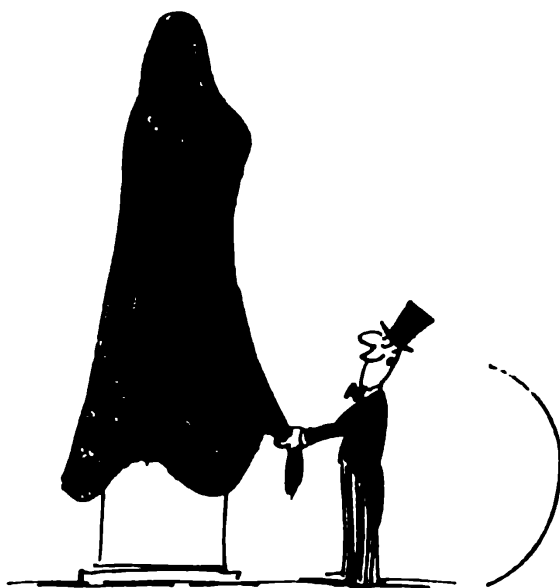


بصفحه ده رجوع کنید .

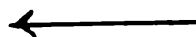
این آقا چه دیده ؟



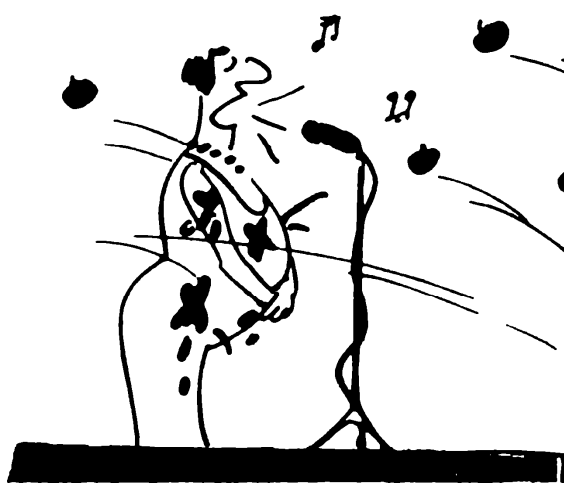
جواب در صفحه بعد



چه کنیم که از صدای این
خانم در امان باشیم .

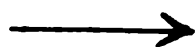


سیب و گوجه فرنگی گندیده
هم چاره کار نیست
جواب در صفحه بعد .

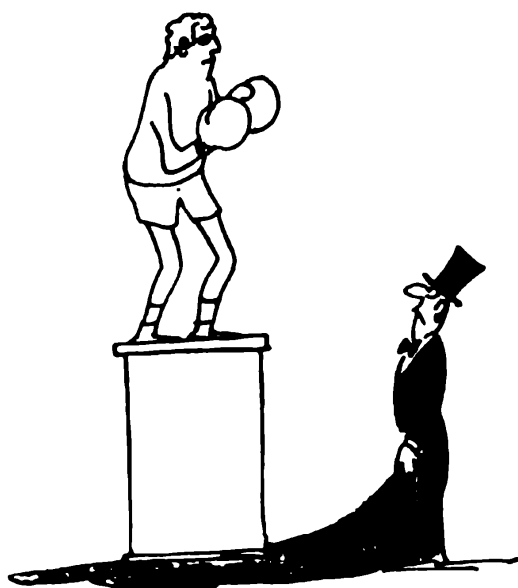
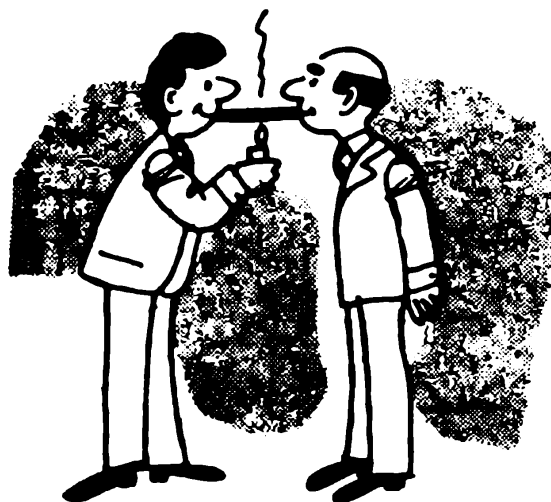




مشکل آقا فندک بود ولی...



بقیه درس ۱۲



عجب تصور غلطی!.

طاغوت



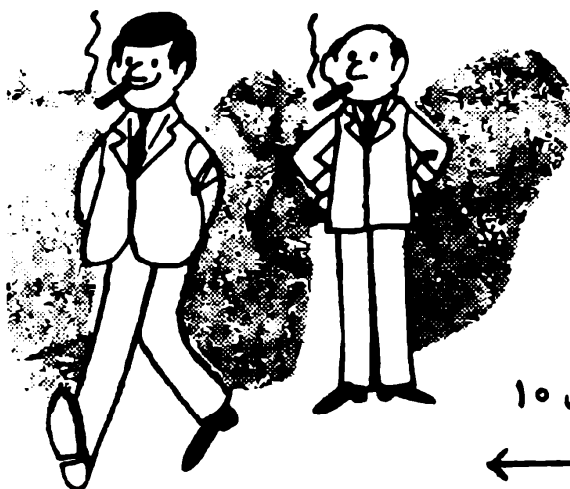
دعوت

از ظریفی پرسیدند : چرا منترالسادات مرتب از شاه سابق دعوت میکند تا
بمصر برود؟ و وی پاسخ داد : برای اینکه میخواهد در سواری دادن به کارتر
شریکی داشته باشد !.

اول کار بعد تفریح

اولی بدومی:

— واقعا "آدم بی انصافی هستی، امروز تشییع جنازه مادرزنت است و تو نرفتی در مراسم شرکت کنی؟
و دومی با لحن جدی گفت: تو چه رفیقی هستی که هنوز به اخلاق من آشنا نشدی، در نظر من اول کار، بعد تفریح!.



دنباله کاریکاتور ص ۱۰



اشتباه

اتوبوس شلوغ بود، چه شلوغی، همه تنگ هم مثل ساردین ایستاده بودند و جای نفس کشیدن نبود آن وسط خانمی بسیار درشت هیکل و مجهز بدو عدد سینه پربرکت پشت سر مردی ضعیف الجثه ایستاده بود. مرد ضعیف الجثه یک جا طاقتش تمام شد و گفت:
— خانم محترم، اینقدر فشار ندهید.
و خانم معصومانه جواب داد:
اشتباه میکنید آقا، من فشار نمیدهم، دارم نفس میکشم!.

پول ساندویچ

در ساندویچ فروشی باز شد و مشتری شتابزده وارد شده رو بفروشنده کرد و گفت: یک همبرگر و یک ساندویچ بزرگ سوسیس . ولی گوشت همبرگر کم چربی باشد یک طرفش سه دقیقه سرخ شود و طرف دیگرش دو دقیقه نونش نه سرد باشد و نه گرم همچنین یک دقیقه گرمش کنید . بجای خیار شور فقط هویج فرنگی شور بگذارید و بجای سوس گوجه فرنگی هم مخلوط سوس فلفل فرنگی با سوس مایونز بریزید با دو تا پرمغز کاهوی پیچ با بلی . و اما ساندویچ سوسیس . اول بپزید و بعد سرخ کنید نونش سرد باشد ، خمیر تیکه بالائی را در بیاورید مال تیکه پائینی باشد ، به جای خیار شور گوجه فرنگی شور بگذارید با سوس گوجه فرنگی و سه گرم و نیم خردل . هر دو تا ساندویچ را به پیچید توی دو کاغذ زرورق که یکیش آبی باشد و یکی دیگرش صورتی! . خوب چقدر بدهم؟

ساندویچ فروش بلافاصله گفت: فقط ده تومان ولی یک پنج تومانی چاپ هزار و سیصد و چهل و پنج که شماره سری آن ده و آخرین رقمش به دو ختم شود و یک اسکناس بیست ریالی که تا نخورده باشد . چهار تا پنج ریالی که دوتای آن مال سال سی و پنج باشد و دوتای دیگر سی و هفت و سه تا دو ریالی که سال ضرب آنها هر کدام دو سال فاصله داشته باشد و سه یکرریالی که یکیش را سوراخ کرده باشند و دوتای دیگر برق بزنند با دو تا دهشاهی که یکی برنجی باشد و دیگری مسی! .

سر زده

مردی با عجله وارد آرایشگاه شده با آرایشگر گفت: خواهش میکنم زود سر مرا بزنید چون میخواهم سر زده وارد خانه ام بشوم! .

خاک خوراکی

بچه بخاک خوردن عادت کرده بود و هر کار میکردند که او این کار را نکند نمیشد. روزی تصادفاً " مادرش باوگفت : اگر باز هم خاک بخوری شکمت باد کرده جلو میآید ! .

مدتی بعد دریک میهمانی بچه چشمش بخانمی افتاد که شکمش برآمده بود. با لحن کودکانه و بطوریکه خیلی ها شنیدند گفت : ماما، من میدانم این خانم چه خورده که شکمش باد کرده ! .



وقتی بدشانشی بیاد

دلیل منطقی

در جنگ ویتنام دو سرباز
داوطلب با یکدیگر صحبت
می کردند یکی از آنها از
دیگری پرسید:

— دلیل اینکه تو داوطلب

شدی چیست؟

سرباز جواب داد:

— من زن و بچه نداشتم و

علاقتمند به جنگ بودم.

آنگاه از او پرسید:

— تو چرا داوطلب شدی؟

دومی جواب داد:

— من متأهل بودم و بچه

داشتم و ضمناً علاقمند به صلح

بودم!

این اسکاتلندی

رئیس قطار بلیط‌های درجه یک را کنترل میکرد تا رسید بیک اسکاتلندی که بلیط درجه دو داشت و هر کار کرد نتوانست او را متقاعد کند که بدرجه دو برود، سرانجام با عصبانیت چمدان اسکاتلندی را از پنجره قطار بیرون انداخت، ناگهان اسکاتلندی که تا این لحظه خونسرد نشسته بود مثل ترقه از جا پرید و پرخاش کنان بر رئیس قطار گفت. من از دست شما شکایت میکنم، نه تنها که بمن اهانت کردید بلکه تنها پسر عزیزم را که در چمدان مخفی کرده بودم به بیرون پرتاب کردی!

چتر نجات

خلبان بهای چتر را پرداخت و قبل از خروج برای اطمینان بیشتر از فروشنده پرسید:

- شما مطمئن هستید که بمحض فشار به تکه مخصوص چتر باز میشود؟
- و فروشنده با کمال خونسردی گفت:
- خاطر جمع باشید، اگر باز نشد بیاورید تا عوض کنم.

عبرت

مادر به پسر: وقتی خاله جان را دیدی با کمال ادب باو سلام میکنی و او را می‌بوسی.

پسر: نه مامان، من اینکار را نمی‌کنم.

مادر: برای چه عزیزم؟

پسر: برای اینکه چند روز قبل وقتی بابا خواست او را ببوسد، سیلی محکمی خورد!

حاضر جواب

ناظم مدرسه رو باحمد که هرروز دیر بمدرسه میآمد کرد و گفت:
— احمد تو چرا همیشه بعد از اینکه زنگ مدرسه را میزنند میایی؟
و احمد گفت: آقا تقصیر شماست که هنوز من بمدرسه نیامده ام زنگ را
می زنید! .

وحشت!

این را یک نکته سنج
فرانسوی گفته است:
— دنیای پروحشت و
هراسی است و همه از یکدیگر
وحشت دارند دلایلش اینست که:
«موش از گربه وحشت
دارد گربه از سگ، سگ از
مرد، مرد از زن، زن از
موش...»



خوش شانس!

نکته

آشوریهای قدیم اگر دامادی در شب عروسی فوت میکرد، روی سنگ
قبرش می نوشتند: در اینجا مرد خوشبختی خوابیده است که بد بختی
تا دالان خانه اش رسید ولی بخانه اش راه نیافت! .

خون اسکاتلندی

یک لرد انگلیسی بعلت تصادف رانندگی احتیاج بخون پیدا کرد و یک اسکاتلندی چند نوبت از خون خود مقداری در اختیار وی گذاشت . در ازای این خدمت لرد معروف برای بار اول صد لیره و مرتبه دوم ده لیره و در نوبت سوم فقط یک لیره با اسکاتلندی داد و دفعات بعد هیچ . اگر گفتید چرا هر دفعه لرد خسیس تر میشد ؟ برای اینکه خون بیشتری از اسکاتلندی در رگهایش جاری شده بود ! .

تبریک یا تسلیت

فی فی جون : من نمیدانم برای مرگ پدر بزرگت تسلیت بگویم یا برای پیدا شدن سگ قشنگت تبریک ؟ !
زیزی جون : فعلا " تبریک بگو ، برای تسلیت وقت بسیار است ! .

تقویم

محصل بفروشنده : آقا تقویم دارید ؟

— چه جور تقویمی

— هر جور که بیشتر تعطیلی داشته باشد ! .

آگهی

خانمای میخواهم که آنقدر بزرگ باشد تا همسرم از دیدن جاهای زیاد آن دلتنگ نشود و هوس دیدار مادرش را نکند و آنقدر کوچک باشد که جا برای مادرزنم نداشته باشد ! .

نگرانی!

جرج برنارد شاو نویسنده بزرگ انگلیسی می گفت:
— در یک زندان نگران ترین فرد زندانبان است!

آشپز ماهر

صاحبخانه با شپزی که برای پختن غذای میهمانی استخدام کرده بود گفت: چند رقم غذا میتوانی بپزی؟ و آشپز گفت: دوجور قربان صاحبانه گفت: چطور؟ آشپز جواب داد: یک رقم غذایی که میهمانها باز هم بمنزلتان بیایند و یک رقم غذایی که پس از رفتن پشت سر شان را نگاه نکنند!.



بدون شرح

همه کاره

راهگذری در کوچه چشمس به پسری افتاد که سیگار می کشید از باب دلسوزی مقابلش ایستاد و گفت:

— پسر من می بینم که سیگار میکشی، باور کن کار خوبی نیست منشاء بسیاری از بیماریهاست.

و پسر که میخواست از دست او راحت شود گفت:

نه آقا ما که همیشه سیگار نمی کشیم، هر وقت مشروب خورده باشیم پکی هم به سیگار میزنیم.

— اما فرزندم شرابخوری هم کار بدی است و مادر بسیاری بدبختیهاست.

— نه آقا ما که همیشه مشروب نمی خوریم، هر وقت در قمار می بازییم یکی دو کیلاس هم مشروب می خوریم!

از دواج اجباری

— بالاخره اختلافت با نامزدت چی شد؟

— هیچی با او عروسی کردم.

— تو که میخواستی با او بهم بزنی؟

— آری، اما چون چاق شده بود و حلقه نامزدی از انگشتش در نیا آمد مجبور شدم با او عروسی کنم!

نکته

ماهی از بس غذای شور خورده بود تند تند آب می خورد!

گر بمای که دستش بگوشت نمی رسید گفت: امروز حاضری میخورم!

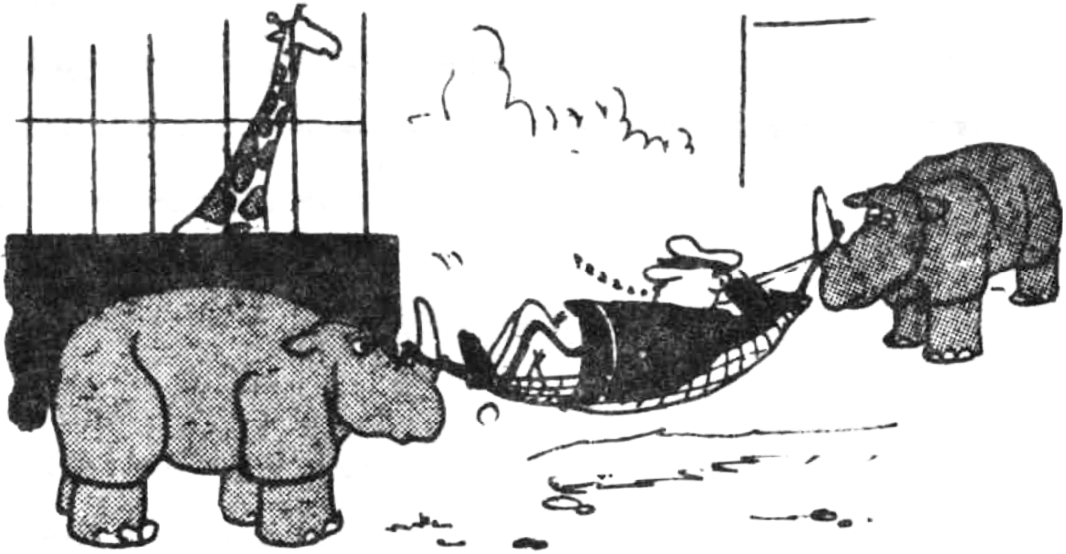
چاره جوئی

خلبانى كه داشت يك هواپيماى جديد را آزمایش میکرد به برج مراقبت گزارش داد:

— الو، الو، برج مراقبت، يکى از موتورهایم خراب شده و ديگرى کار نمی‌کند، صندلى جهندمام گیر کرده و يکى از بالهای هواپیما جدا شده در قسمت عقب هواپیما هم شعله‌های آتش زبانه میکشد، باید چکار کنم.

جواب برج مراقبت این بود:

— هیچ، فقط بگو: خدایا مرا بیا مرز!



مامور باغ وحش در حال استراحت

بچه گمشده

پسر بچهای که گم شده بود بهر کس توى خیابان میرسید مى پرسید:

شما يک خانمى را که پسر بچهای مثل من همراهش نباشد ندیده‌اید؟!

ناراحت نشوید

هوایما بر روی اقیانوس اطلس در پرواز بود و نیمی از مسیر خود را طی کرده که ناگهان در کابین خلبان باز شد و جناب ایشان و کمک خلبان باتفاق مهماندار در حالیکه هر کدام بچتر نجات مجهز بودند بیرون آمدند و خانم مهماندار لبخند زنان خطاب بمسافرین گفت: جای نگرانی نیست، اصلاً " ناراحت نشوید فقط باید بشما بگویم که چون موتورها سر ما بازی درآورده‌اند شما همین جا باشید تا ما برویم و کمک بیاوریم! "

سگ نفهم

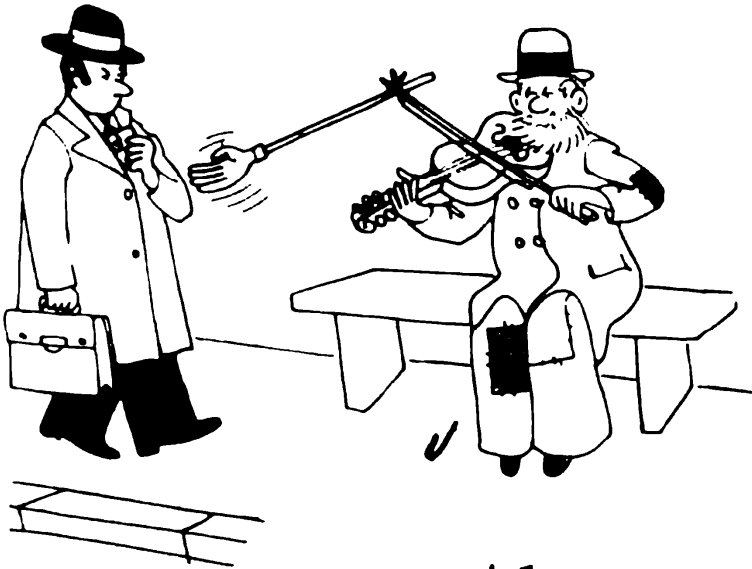
دکتر مطب خود را تعطیل کرده عازم منزل بود که شخصی هراسان خود را باو رساند و گفت: — آقای دکتر بدادم برسید، سگی پایم را گاز گرفته. دکتر گفت: مگر نمیدانید که ساعت کار من تمام شده و مطب تعطیل است؟ بیمار: من میدانم اما سگ نفهمی که پایم را گاز گرفته نمیدانست! "

روح سرکش

مردی که در کار احضار روح تخصص داشت بعد از مرگ همسرش هر کارکردن نتوانست روح او را احضار کند تا اینکه یکی از شاگردانش گفت: استاد مگر همسر خدا بیامرزتان در زمان زندگی خود مطیع شما بوده که حالا روحش باسد! "

این گداها

مرد به گدا. تو که سالها خودت را بکوری زده بودی، پس چطور داری
روزنامه می‌خوانی؟
گدا: نه جانم اشتباه کردی من روزنامه نمی‌خوانم بلکه دارم به عکسهایش
نگاه میکنم!.



گدایی مدرن

گناه هیتلر بودن

رئیس تیمارستان گوشی تلفن را که زنگ میزد برداشت و گفت:
— بفرمائید با کی کار دارید؟
از آن سوی سیم ناشناسی گفت: من هیتلر فاتح دنیا هستم شما بچه دلیل
دوست مرا در تیمارستان نگهداشته‌اید؟
رئیس تیمارستان که گویا باین نوع تلفن‌ها عادت داشت جوابداد:
— قربان، آخر او خودش را جای شما معرفی کرده بود!.

الکی خوش

فرمانده بچتر باز تازه کار که میترسید از هواپیما ببرد ضمن ملامت باو
دلدارى و تسلى میداد:

— بابا، این که کارى ندارد، من تا سه می شمارم تو خودت را به بیرون
پرتاب میکنى و بعد تا دو می شمارى و دگمه را فشار میدهى، چتر، باز میشود
و آهسته بزمین میرسى و در آنجا ماشین هم آماده است تا ترا بهادگان
برساند.

سرانجام چتر باز تازه کار قانع شده خود را به بیرون انداخت ولى تا
شماره دو که هیچ، تا شماره صدهم چترش باز نشد و آنوقت با خود گفت:
— دروغگو، حالا خوبست ماشین هم آماده نباشد.

رفع نگرانى!

نرون امپراتور خونخوار
روم یک روز احساس کرد که
زمین زیر پایش تکان مى خورد
و مى جرخد.

نرون مضطرب شد و در
همین حال نگرانى بود که به او
خبر دادند زلزله روى داده و
نصف شهر روم هتاراب شده
است.

نرون با خوشحالى گفت:
— راست مى گوئید؟ خیالم
راحت شد چون فکر مى کردم
مبادا سرگیجه گرفته باشم!

گرانى بنزین!

یک اسکاتلندى برفیقىش
رسید و با اعتراض و عصبانیت
گفت:

— باز هم قیمت بنزین ترقى
کرده آخر این چه بساطى است؟
— رفیقىش با تعجب گفت:
— دوست عزیز تو که ماشین
ندارى که غصه اش را میخورى؟
اسکاتلندى جواب داد:
— ماشین ندارم ولى فنک
که دارم!

بیمه

پدر به پسر: فرزندم تو دیگر بزرگ شدی و من نباید بتو اسباب بازی‌واین جور چیزهای کودکانه هدیه بدهم بلکه از حالا باید تو را با زندگی و تجارت و ریسک آشنا کنم باین جهت یک بیمه عمر کلان بیست ساله باسم خودت برایت تنظیم کردم که حکم یک سرمایه گذاری پر سود را دارد. حالا بگو ببینم خوشت می‌آید؟

پسرک ناگهان زد زیر گریه و پدر با اضطراب پرسید:

— چی شده، چرا گریه میکنی.

و پسر جواب داد: پدر جان من دلم نمیخواهد که مثل انبار تجارتخانه‌تان آتشم بزنید!

رانندگی خانمها

مهمین از مهری پرسید: در امتحان رانندگی قبول شدی؟ و مهری پاسخ داد:

نه افتاد به چهار هفته بعد.

و مهمین پرسید: باز هم همان افسر سخت گیر امتحان میکند؟ و مهری گفت:

نه چون تا دو سه ماه بعد پاهایش توی گچ است!

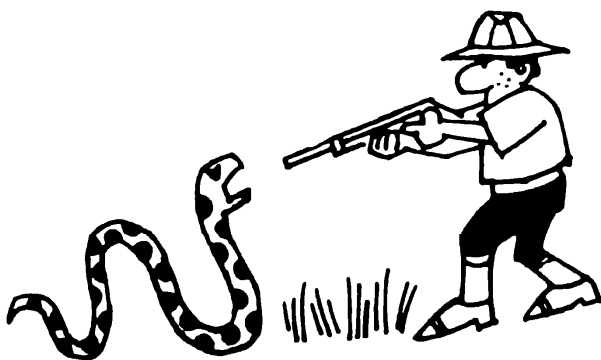
فاصله دو شهر

معلم جغرافی یکی از شاگردان را از ته کلاس صدا کرد و گفت: بگو ببینم فاصله اینجا تا آبادان چقدر است؟

و شاگرد که پاسخ را نمیدانست گفت: از آنجا که شما ایستاده‌اید یا اینجا که من ایستاده‌ام!

این دیوانه‌ها

دیوانه از طبقه دوم بطرف بشکه آب که در محوطه تیمارستان بود
شیرجه زد. دیوانه دیگری که شاهد این صحنه بود با سرعت بشکه را
بطرفی کشید و گفت:
— احمق دیوانه شنا بلد نیست توی آب بیفتد خفه میشود!.



بقیه کاریکاتور در ص بعد

احتیاط! حریق!
در ابتدای یک جنگل زیبا
در حومه پاریس این اعلان
به چشم می خورد:
یک درخت می تواند یک
میلیون کبریت تولید کند و
یک کبریت می تواند یک
میلیون درخت را بسوزاند!

عجله ندارم
دکتر بعد از معاینه رو بمریض کرده گفت:
قلب شما خیلی آهسته کار میکند.
و بیمار گفت: دکتر جان من که عجله ندارم ، عجله کار شیطانست

فرهنگ لغات

مرد دوزنه: محکومی که از یک بار تنبیه تربیت نشده باشد.
خودکشی: همکاری با عزرائیل. لباس زیر: محرم اسرار همه

بدتر از زمین لرزه

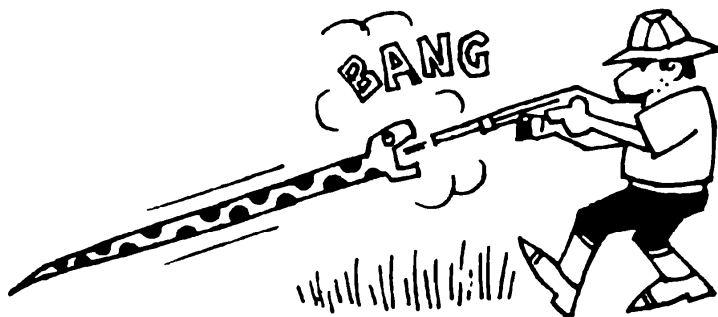
در قریه ما زمین لرزه سختی شد و مردم بوحشت افتادند . کدخداهم پسر خود را بقریه مجاور منزل یکی از بستگان فرستاد . چند روز بعد پسرک بقریه خود بازگشت و نامهای برای پدرش آورد که نوشته بود : کدخدای عزیز پسر تان را پس فرستادیم اما حاضریم بجای او زمین لرزه را بپذیریم ! .

داستان دیوانگان

دیوانه اولی : چرا اینقدر می خندی ؟
دیوانه دومی : چون یک داستان خنده دار و خوشمزه برای خودم تعریف کردم که تا بحال نشنیده بودم .

در موزه

مامور موزه با عصبانیت روبخام کرده گفت : شما روی صندلی ناپلئون نشستماید ! . و خانم با خونسردی جواب داد : عیبی ندارد هر وقت آمد برمیخیزم ! .



رانندگی خانمها

خانم با تصدیقی که هنوز مرکب آن خشک نشده بود مشغول رانندگی با پیکانی بود که هنوز نمره نکرده بود و توی این خیابانها که میدانید چه خبر است ویراژ میداد دخترده سالهاش که بغل دستش نشسته بود مرتب میخندید بالاخره خانم حوصله اش سر رفت و سر دخترش فریاد کشید: اگر ایندفعه هم که زدم بیک آدم یا یک ماشین تو باز هم بخندی، نخندیدی ها!

در ژاپن

گارسن را صدا کرد و گفت: خوراک چه دارید؟ گارسن جواب داد: سوسک بریان شده، گوشت مار، خرچنگ استرالیائی، ملخ سرخ کرده، موش اصیل عربی، باقلوای قورباغه سبز و ...
کلام گارسن را قطع کرده گفت: ببخشید مثل اینکه من بجای اغذیه فروشی به باغ وحش آمدم!

حیله زنانه

پس از مشاجره زیاد زن به حربه همیشگی متوسل شد:
— حالا که اینجوری شد منم برمیکردم پیش مادرم، و چون از جانب شوهر عکس العملی ندید ادامه داد:
— و با هم برمیکردیم اینجا!
"نتیجه: شوهر بلافاصله از زن عذرخواهی کرد"

دنیای اقساط

مشتري وارد فروشگاه شده از فروشنده پرسيد: اين ضبط صوت چند است؟

فروشنده گفت: نقد هزار تومان

خریدار پرسيد: اقساط چطور؟

فروشنده جواب داد: هزار و چهار تومان. هزار تومان پيش قسط و بقيه را چهار ماهه دريافت ميکنم.

عدم اطمینان

مستخدم: آقا لطفاً حساب مرا بدهيد من ديگر پيش شما کار نميکنم، چون بمن اطمینان نداريد.

صاحبخانه: چطور! اگر اطمینان نداشتم، ديشب دسته کلید را بتونميدادم. مستخدم: من هر چه سعی کردم نتوانستم با هيچکي از کلیدها صندوق جواهرات خانم را باز کنم و اگر شما بمن اطمینان داشتيد کلید آنرا هم به من ميداديد!.

سوت دوم

شاگرد اولی: معلم ورزش ما آنقدر سخت گیر است که ما بايد تمام وقت ورزش را جست و خيز کنیم.

شاگرد دومی: اينکه چیزی نيست، معلم ورزش ما آنقدر سخت گیر است که وقتي سوت ميزند بايد ببالا بپریم و تا سوت دوم را نزنند پائين نيايیم.

در باره رضاخان بهنگام وزارت جنگ

رفته رفته قشوقلمدان شد کهنه مهتر وزیر ایران شد

نکته

ساواکیها بیگناهند و آنها در نهایت انسانیت و مهربانی انسانها را
شکنجه میکردند!

چاخان

اولی : مایک مترسک وحشتناک برای مزرعه‌مان درست کردیم که دیگر
پرندگان جرات نمیکنند بطرف مزرعه ما بیایند .
دومی : اینکه چیزی نیست ! مترسک مزرعه ما آنقدر ترسناک است که
نه تنها پرنده‌ها جرات نمیکنند چیزی ببرند بلکه از ترسشان هرچه هم سال
پیش برده بودند ، پس آوردند !

اول غذا ، بعد آب

کشتی مسافری در حال غرق شدن بود و شکمو در سالن غذا خوری مشغول
خوردن ، و لقمه‌های بزرگ و پی در پی برمیداشت . شخصی مضطربانه به او
نزدیک شده گفت : با وضع موجود چطور میتوانی غذا بخوری؟ شکمو جواب
داد : احمق جان مگر نمیدانی با شکم گرسنه نمیشود آب خورد ! .



از آن حرفها

پرستار آنقدر وظیفه شناس بود که کمتر مزاحم بیمار میشد!
وقتی یخ با خورشید دست داد از خجالت آب شد!
مرغی که تخم دوزرده کرده بود، مورد سوء ظن خروس واقع شد!



بدون شرح

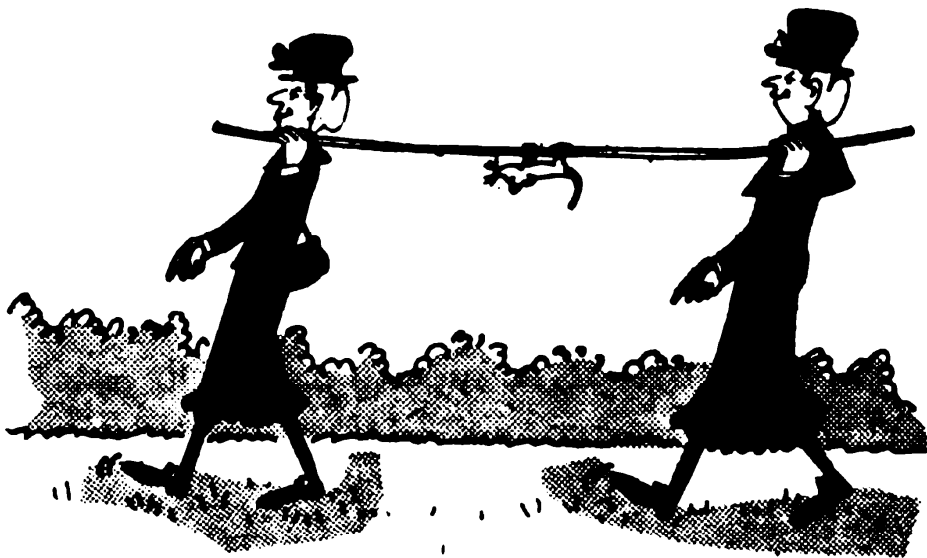
اعتقاد

پیرمردی را که بیمار شده بود نزد دکتر بردند، با ترشروی روبدکتر کرده گفت:

— قبلاً " بگویم که من اصلاً "به طب و جماعت دکترها اعتقادی ندارم. ودکتر باخونسردی جواب داد: عیب ندارد پدر، حیوانات هم اصلاً بدامپزشک اعتقاد ندارند، بااینحال معالجه شان میکنند! .

کفشهای لنگه به لنگه

محسن چرا کفشهایت را لنگه به لنگه پوشیدم ای ؟
منوچهر جان خودم هم دراین فکرم، چون از بدشانسی یک جفت دیگر هم در خانه دارم که مثل اینها لنگه به لنگه اند و نمیدانم چه بکنم! .



بازگشت پیروزمندانه از شکار! .

بچه حساس

زن از خود راضی که بچهاش بسیار لوس و نر بار آمده بود و او را خیلی هم دوست داشت، برای معلم او نوشت: خانم معلم عزیز: چون پسر کوچولوی من بسیار حساس است، اگر خدای نکرده یک وقت اشتباها "خطایی کرد او را تنبه نکنید، همین قدر که یک کشیده محکم به صورت بغل دستی او بزنید کافی است و او حساب کار خود را میکند!.

تنها عشق من

جوان بفروشنده کارت تبریک: آقا کارت تبریکی دارید که با کلمات تنها و اولین عشق من شروع شده باشد؟
فروشنده: بلی جوان عاشق پیشه: پس لطفاً "بیست و چهار عدد آنرا بمن بدهید!.

نکته

دختر با اینکه بیشتر از شانزده سال نداشت، اما چون زنان با تجربه و دنیا دیده معتقد بود که هشتاد سالگی برای یک مرد میلیونر سن زیادی نیست.

پایان

منتشر شده موجود است

بدعکار و که روبدی طلبکار میشه یا همسایه ساواکی از : محمد ع نهرانی
بانضمام پیشگوئی و علائم ظهور شاه نعمت الله ولی (۲۵ ریال)

زیر چاپ

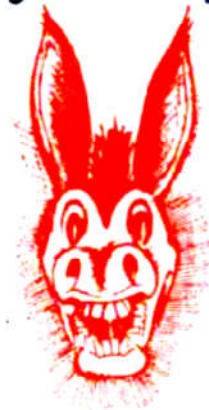
۱ - هالو نامه یا کمپانی خنده شامل شنیدنی ترین جوکها و
دیدنی ترین کاریکاتورها

۲ - دختر فداکار قهرمانی که او را در کنار خویش احساس میکنیم
برای دانش آموزان

در آینده نزدیک

۵۷ سال حکومت نظامی در ایران

متفاوت با آنچه تا کنون خوانده اید : منتظر باشید



علامت مخصوص

انزانتشارات : مطبوعاتی رضا

جوادیه راه آهن، چهارراه صالح نیا پلاک ۲۲۶/۲

۳۰ ریال

ارزش